



کلاس درس خالی مانده از تو

هوا بارانی است و فصل پاییز
گلوی آسمان از بغض لبریز

به سجده آمده ابری که انگار
شده از داغ تابستانه سرریز

هوای مدرسه ، بوی الفبا
صدای زنگ اول محکم وتیز

جزای خنده های بی مجوز
و شادیهها و تفریحات نا چیز

برای نوجوانی های ما بود
فرود خشم و تهمت های یکریز

رسیده اول مهر و درونم
پرست از لحظه های خاطرانگیز

کلاس درس خالی مانده از تو
من و گلهای پژمرده سر میز

هوا پاییزی و بارانی ام من
درون خشم خود زندانی ام من

چه فردای خوشی را خواب دیدیم !
تمام نقشه ها بر آب دیدیم !

چه دورانی چه رویای عبوری !
چه جستن ها به دنبال ظهوری !

من و تو نسل بی پرواز بودیم
اسیر پنجه های باز بودیم

همان بازی که با تیغ سرانگشت
به پیش چشمهای من ترا کشت

تو جام شوکران را سر کشیدی
به ناگه از کنارم پر کشیدی
به دانه دانه اشک مادرانه
به آن اندیشه های جاودانه

به قطره قطره خون عشق سوگند
به سوز سینه های مانده در بند

دلم صد پاره شد بر خاک افتاد
به قلبم از غمت صد چاک افتاد

بگو آنجا که رفتی شاد هستی؟
در آن سوی حیات آزاد هستی؟

هوای نوجوانی خاطرت هست؟
هنوزم عشق میهن در سرت هست؟

بگو آنجا که رفتی هرزه ای نیست؟
تبر تقدیر سرو و سبزه ای نیست؟

کسی دزد شعورت نیست آنجا؟
تجاوز به غرورت نیست آنجا؟

خبر از گورهای بی نشان هست؟
صدای ضجه های مادران هست؟

بخوان همدرد من همنسل و همراه
بخوان شعر مرا با حسرت و آه

دوباره اول مهر ست و پاییز
گلوی آسمان از بغض لبریز

من و میزی که خالی مانده از تو
و گلهایی که پژمرده سر میز